

رفته _ رفته است

دستور زبان فارسی

بعضی از ادیبان می‌پندارند که در فارسی صیغه غایب مفرد از ماضی استمراری همواره باید با فعل معین « است » به کار برود ، و دلیل می‌آورند که هر گاه این جزء از آخر فعل حذف گردد ممکن است با صیغه صفت مفعولی مشتبه شود و خواننده معنی مقصود را دریابد .

یکی از دوستان فاضل وقتی در انتقاد بر کتابی نوشته بود : « آوردن ماضی‌های نقلی ، بدون فعل معین ، خلاف قاعده و دور از فصاحت است » .

نخست باید به خاطر داشت که ، در زبان متداول فارسی امروز ، جزء « است » تقریباً همیشه از آخر این صیغه حذف می‌شود ، و اگر این حذف مغلطه معنی و مانع فهم مقصود گوینده می‌شد البته در گفتار می‌آمد ، زیرا اگر غرض از سخن گفتن که بیان مقصود است حاصل نشود هیچ عاقلی وقت و نیروی خود را در آن صرف نمی‌کند . دیگر آنکه در شعر فصیح فارسی غالباً صیغه مفرد غایب ماضی نقلی با حذف جزء « است » آمده و شواهد این دعوی آن قدر متعدد است که هر کس می‌تواند با اندک تأملی چند شعر را که این صیغه در آن با حذف « است » به کار رفته به یاد بیاورد . با این حال برای نمونه چند مثال می‌آوریم و سنائی گوید :

هر چه درسی سال کرده خاتم مشکینت یاد

آن نکین لعل نوشین در زمانی توخته :

یعنی « کرده است » و « توخته است »

خاقانی می‌گوید :

مژگان پر ز کینت در غم فکنده مارا

لبهای شکرینت غم خوشگوار کرده

و مثالهای متعدد دیگر از شعر خاقانی را در قاصد او که به مطالع ذیل است

می‌توان یافت :

صبح خیزان بین به صدر کعبه مهمان آمده

جان عالم دیسه و در عالم جان آمده

در کام صبح از ناز شب عیش است عمدا ریخته
کردون هزاران نرگسه از سقف مینا ریخته

عیدست و پیش از صبحدم مژده به خماری آمده

بر چرخ دوش از جام جم يك نیمه دیدار آمده
و اگر گفته شود که این مثالها همه از نظم است و به ضرورت شعر چنین آمده ،
جواب آن است که ضرورت شعر هرگز خلاف قاعده و مغل معنی نباید باشد و اگر چنین
باشد شعر سست و بی ارزش است . اما در نثر هم شواهد فراوان برای استعمال این صیغه
با حذف جزء آخر می توان یافت . از آن جمله شاید یکی دو مثال از گلستان سعدی
برای اثبات مطلب کافی باشد :

«باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده ...»
« فراش باد صبا را سفته تا فرش زمردی بگسترده ، و دایه ابر بهاری را فرموده
تا بنات نبات را در مهد زمین پیرورد ، درختان را به خلعت نوروزی قبای سبزورق
دربرسر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده » .

پ - ن - خ



خدا به زبان فارسی چه فرمود ؟

مولانا نجم الدین فرمودند که شنیدم از مولانا کمال الدین باکوئی که مولانا
فرمودند که به من رسیده است به سند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که
حضرت حق جل و علا به زبان بی زبانی می فرماید که « چه کنم من با این مشت خاک جز
آنکه بیامرزم ؟ »

وفی بعض الرسائل للفاضل العلامة کمال پاشا زاده الرومی رحمه الله ، روی عن النبی
صلی الله علیه و سلم انه سأل اسرافیل علیه السلام: هل تسمعون کلام الله تعالی بالفارسیة ؟ قال :
نعم ، کل یوم عند غروب الشمس یقول بالفارسیة الدرہ : « چه کنم با این ستمکاران
جز آنکه بیامرزم ؟ » .

از کتاب « مزارات تبریز »